باسمه تعالی

درس شماره4

28/7/93 امارات معتبره - حجیّت ظنّ - مفاد کلمه ظنّ

**امارات معتبره(ظن)**

**مراد از ظن**

در مورد مفاد ظنّ عبارتی مرحوم مصطفوی در التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ج7، ص180 دارند این عبارت را خلاصه‌اش را بخوانم ایشان می‌فرمایند که «و التحقیق‏ أنّ الأصل الواحد فی المادّة: هو اعتقاد ضعیف غیر جازم لیس فیه یقین مستند الی دلیل قاطع» ایشان می‌گوید معنای ظنّ اعتقاد ضعیف غیر جزمی هست که یقینی که مستند به دلیل قاطع باشد در نمی‌شود نیست خب مورد استعمال این طور نیست که در ظنّ شرط باشد که اعتقاد ضعیف باشد این چیزی که در استعمالات هست مطلق اعتقاد است اعتقاد قوی هم ظنّ گفته می‌شود مستند به دلیل قاطع هم باشد گفته می‌شود این طور نیست بله اختصاص ندارد به خصوص یقین و حتی می‌خواهم بگویم که در مواردی هم که به معنای یقین هست معلوم نیست که ظنّ خودش مفادش یقین باشد شاید از باب تعدد دال و مدلول اینکه آن اعتقادی در مورد هست اعتقاد یقینی است استفاده می‌شود که قبل اشاره کردم ولی اینکه اصلاً ظنّ شرطش این هست که اعتقاد ضعیف باشد استعمالات مطابق با این نیست بعد ایشان می‌گوید «و الأغلب فیه مخالفته للواقع» که اغلب مخالفت واقع باشد و اینها چنین چیزی هم نیست حالا مجرد اینکه اعتقاد ضعیف باشد اغلب هم مخالفت باشد چنین چیزی نیست بله عرض کردم اینها مطالب قاطی شده گاهی اوقات خصوصیات مورد با توجه به ویژگی‌ها طوری هست که در مورد ظنّ مخالف واقع و اعتقاد مخالف واقع واژه ظنّ را به کار می‌برند و این غیر از این است که بگوییم اغلب ظنّ مخالفت واقع دارد «و بهذا اللحاظ یکون اتّباعه مذموما، و إن صادف موافقة للواقع» بعد می‌گوید «فالظنّ بشی‏ء قد یکون فی الواقع باطلا کما فی» مواردی را مثال می‌زند «و قد یکون إثما و هو اعمّ من الباطل کما فی

قوله تعالی ... و قد یکون مرجعه الی الخرص و الاختلاق و التهمة کما فی» مواردی را مثال می‌زند «و قد یکون توأما للفکر السیّئ کما فی» بعضی موارد را مثال می‌زند. ببینید اینها اولاً یک نکته‌ای در بحثهای ایشان مدّنظر گرفته نشده آن این است که آیا جایی که مثلاً ایشان می‌گوید ظنّ گاهی اوقات اثم است این درست است آیه قرآن «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» است ولی آیا ظنّ به معنای اعتقادی که اثم‌آور است به کار رفته؟ به این معنی نیست مجرد اینکه... به خلاف ظنّ به معنای اعتقاد باطل گاهی اوقات به کار می‌رود ولو به تعدد دال و مدلول. اینها در یک سیاق ذکر کردن خیلی درست نیست گاهی اوقات خلاصه بطلان جزء مدلول ظنّ هست در بعضی از استعمالات ولو از باب اطلاق از باب نکات دیگری که عرض کردم که دالش دلالت از وضع ناشی نشده باشد ولی اثم را هیچ وقت ظنّ به معنای اعتقادی که گناه داشته باشد اعتقاد این چنین چیزی به کار نرفته «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» اصلاً یعنی ببینید «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» اولاً بعض تعبیر می‌کند نه همه ظنّ، اینجا ظنّ به معنای گناه که نیست یعنی می‌گوید بعضی از ظنّ‌ها این صفت را دارندژ

پرسش: ... پاسخ: نه بحث من این است ببینید یک موقع شما ظنّ را در اعتقادی که گناه هست به کار می‌برید اینجا اصلاً به این معنی ظنّ اصلاً وقتی اثم را برایش حمل می‌کنید مبتدا باید در آن اثم نخوابیده باشد ظنّی که گناه‌آلود هست گناه هست؟ این را که نمی‌خواهیم بگوییم اصلاً خبر باید در متبدا اخذ نشده باشد تا حمل صحیح باشد در اسناد، مسند الیه باید لا بشرط از مسند باشد اگر در مسند الیه مسند را اخذ کردید این می‌شود ضرورت بشرط محمول و از فایده‌دار بودن می‌افتد می‌شود یک قضیه بی‌فایده اینها را نباید یک کاسه کرد.

پرسش: ... پاسخ: نه الانسان را اگر از اول بگویید معنایی که ما از انسان می‌فهمیم حیوان ناطق است می‌گوید حیوان ناطق، حیوانٌ ناطق. این چیزی ندارد که معنایی ندارد که! و فایده‌ای ندارد نمی‌خواهم بگویم غلط است بی‌فایده نیست نکته جدیدی ... الانسان حیوان ناطق. از باب اجمال و تفصیل و مفهومی که در

انسان هست به نحو اجمالی در آن خوابیده است حیوان ناطق تفصیلی است این غیر از آن بحث اینجاست می‌گوید اصلاً ظنّ به معنای ظنّ ...

پرسش: ... حملش یک فایده‌ای داشته باشد الان این حملش تفصیل است این حملش فایده‌اش این است که ... اینکه دارد ظنّ را به تفسیر به اثم می‌کند پاسخ: تفسیر به اثم نمی‌‌کند در واقع تفسیر نیست که می‌خواهد بگوید یکی از اوصافی که ظنّ دارد این است که گناه هست آن هم بعضی از ظنون بعضی از ظنون به صفت اثم‌دار بودن متصف می‌شوند این چه ربطی دارد که این ظنّ به معنای اثم به کار برود این علاوه بر اینکه عرض کردم هم بعض است حتی اگر تمام هم می‌گفت، می‌گفت «إن الظنّ اثم»، «إن الظنّ اثم» این اثم نمی‌خواهد، مقام تعریف که نیست که می‌خواهد بگوید ظنّ تعریفش یعنی اثم. برای اینکه تعریفش که اثم نیست آن که در مقام تعریف که نیست. نمی‌خواهد هم بگوید که اگر می‌خواهید بگویید که ویژگی ظنّ را می‌خواهد بیان کند در ظنّ نباید مفهوم اثم خوابیده باشد می‌خواهم بگویم فرق است بین باطل بودن ظنّ و اثم بودن ظنّ. باطل بودن ظنّ را ما از خود ظنّ می‌فهمیم یعنی آن استعمالاتی که هست من خیال می‌کردم «ظننت أن الله لا یعلم» و امثال اینها «أ تظنون» آن استعمالات در ظنّ مفهوم بطلان خوابیده ظنّ به معنای اعتقاد باطل به کار رفته ولو به تعدد دالّ و مدلول. ولی ظنّ هیچ وقت به معنای اعتقاد گناه‌دار به کار نرفته ولو گناه برایش حمل شده حمل شدن گناه بر ظنّ شیءٌ و استعمال ظنّ به معنای اعتقاد گناه‌آلود شیءٌ آخر.

پرسش: غیبت گناه است ... پاسخ: غیبت گناه است نه اینکه در غیبت مفهوم گناه خوابیده فلان کار گناه است ولی بحث ما این است که اینها را با همدیگر نباید تفکیک کرد ما آنکه می‌فهمیم در استعمالات گاهی اوقات از ظنّ مفهوم بطلان فهمیده می‌شود یعنی به این معنی، عرض کردم ولو دالّش آنکه گفتند که ظنّ به معنای حسبان به کار می‌رود عبارت بصائر را که نمی‌دانم مال کی هست گفته بود ظنّ گاهی اوقات به معنای حسبان هست همین طور است ظنّ به معنای حسبان هست ولی ما می‌گفتیم که این دالّش وضعی نیست دالّش نکات اطلاقی

هست و نکات جانبی دیگر هست که این مطلب را از آن دلالت می‌کند ولی اثم این چیز هم نیست اینها نباید یک کاسه اینها را یکی دانست.

«و قد یکون توأما للفکر السیّئ» ظنّ گاهی اوقات با فکر سیّئ همراه است و امثال اینها. آیا اینها مفاد ظنّ هست؟ یا چیزی هست که ... ببینید «وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَی الْمَدینَةِ یَسْعی» اینکه آن رجل فلان شخص باشد این جزء مفاد رجل نیست که مجرد اینکه آن موردی که واژه به کار می‌رود یک ویژگی‌هایی دارد این جزء مدلول‌ها نیست

پرسش: یعنی ما آن مقدمه را فرض کنیم که آیه در مقام بیان تعریف و مفاد معنای ظنّ نیست بنابراین موضوع باید از اول تصور شده باشد تا حکم برایش بار بشود «إن الظنّ اثم».. پاسخ: بله

پرسش: والا اگر ما ... پاسخ: بله روشن است این مطلب آیه تعریف که نمی‌خواهد بکند آن هم «بعض الظنّ اثم» بعض الظنّ که آیه نمی‌خواهد تعریف کند که ظنّ معنایش چی هست لغت نمی‌خواهد معنی کند. اینها یک مقداری خیلی دقیق نیست بعد «و قد یکون حقّا و صدقا کما فی:. قالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللّهِ ... فهذه الموارد یستعمل الظنّ فیها بمعنی الاعتقاد المطلق، مع کونه حقّا و صدقا، و إن لم یصل الی درجة الیقین المستند الی إدراک قاطع» «قالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللّهِ» یعنی کسانی هستند که نسبت به قیامت یقین ندارند؟ مراد این است؟ یا اینکه نه می‌گوید اعتقاد به قیامت دارند قیامت را باور کردند «فظهر أنّ الأصل الواحد فی المادّة: هو الاعتقاد الضعیف غیر المستند الی دلیل قاطع، سواء کان حقّا أو باطلا، و لم تستعمل المادة فی کلام اللّه عزّ و جلّ بمعنی الیقین أو الشکّ» تا آخر عبارتی که ایشان آورده. ما آنکه مجموعاً‌می‌فهمیم ظنّ معنای لغویش به معنای اعتقاد است و مطلق اعتقاد است اینکه حالا این اعتقاد درجه‌اش درجه یقینی باشد یا درجه‌اش درجه غیر یقینی باشد یا اینکه این مطابق واقع باشد مخالف واقع باشد این از سنخ سوء ظنّ باشد نمی‌دانم مستند به حجت باشد غیر مستند به حجت باشد اینها گاهی اوقات از کلمه ظنّ فهمیده می‌شود ولی همه اینها مستند به وضع کلام

نیست نکات جانبی دیگری هست که این نکات باعث می‌شود ظنّ به این معنای خاص به کار برده بشود.

پرسش: نسبت به حالت سابقه ممکن است مثلاً فرض کنید یک یقینی داشته طرف گمان پیدا کند ... پاسخ: نه به آنها ربطی ندارد به حالت سابقه هیچ ارتباط ندارد

پرسش: ... پاسخ: مظنون است یعنی گمان دارد آن سوء ظنّ دارد دیگر سوء ظنّ دارد حالا

پرسش: ... پاسخ: نه هیچ ربطی به آن ندارد.

پرسش: ... این ظنّ و اعتقاد موضوع‌له‌اش مطلق اعتقاد شد منتهی یک قیوداتی را از قرائن و اینها می‌فهمیم درست است؟ پاسخ: بله

پرسش: این ظنّی که به معنای اعتقاد شد ... چرا مثلاً این تعدد لفظ چه فایده‌ای داشت که ... یعنی یک قید دیگری هم امکان دارد داشته باشد این ظنّ که جدا شده از چیز مثلاً دوتا لفظ را می‌گویند ... پاسخ: نه البته عرض کردم یکی از ویژگی‌های اعتقادی که ناشی از علم مشاهد باشد آن را ظنّ نمی‌گویند اعتقاد عن تدّبرٍ

پرسش: ... پاسخ: نه این را قبلاً عرض کردم این مطلب درست است همان مطلبی که اعتقاد اعیان نباید باشد نظری باید باشد این است که خیلی وقتها هم مطابق واقع نیست به خاطر همین نظری بودنش است یک نوع تأمل ذهنی است یک نوع عملیات ذهنی است آن چیزی که بدون هیچگونه دقتی بدون هیچگونه چیزی به کار برده بشود. این است که دقیقاً عرض کردم ما یک واژه مرادف دقیق برای ظنّ در فارسی نداریم

پرسش: ... پاسخ: ... نمی‌شود مشاهد باشد خلاف واقع باشد

پرسش: ... پاسخ: یعنی مشاهده نکرده دیگر

پرسش: ... پاسخ: آن جنبه مشاهد بودنش نیست مشاهده را شما گاهی اوقات یک تحلیلی ضمیمه‌اش می‌کنید می‌گویید فکر می‌کردم حسن آقا آمده فهمیدم حسین آقاست آنکه شما دیدید یک صورت را دیدید تطبیق این صورت بر حسن آقا دیگر آن مشاهده‌اش نیست برداشت شماست یعنی نسبت به آن جنبه حسی‌اش خلاف واقع نبوده

پرسش: ... پاسخ: خب همین من همین را می‌خواهم بگویم یعنی در واقع آن جنبه‌ای می‌تواند چیز باشد که مشاهد نباشد

پرسش: نمی‌تواند بگوید گمان کردم دیدم ولی اصلاً هیچ چیز ندیده باشد مثلاً ... پاسخ: نه آن هم می‌شود گمان می‌کردم دیدم یعنی گمان می‌کردم چیز کردم یعنی آن نسبت به خود دیدن و ندیدن یعنی متعلق گمان خود دیدن هست خود دیدن را یک امر حسی نیست دیدن. یعنی یک موقع من می‌گویم گمان می‌کردم زید آمد این یک جور است یک موقع گمان می‌کردم که آمدن زید را مشاهده کردم نسبت به مشاهده کردن خودش یک نوع برداشتی بوده یعنی یک چیزی یک حالت نفسانیی در من ایجاد شده بوده که من خیال می‌کردم که این حالت نفسانی است حالت رؤیت و مشاهده هست در حالی که این حالت رؤیت و مشاهده نبوده یک تخیلات نفسی بوده که در انسان ایجاد شده بوده

پرسش: این احتمال ایجاد تردید می‌کند مثلاً حالت دو راهی که برای افراد پیش می‌آورد به نظر می‌رسد این گمان آن وجه تردیدش قوی‌تر از آن مثلاً بحث احتمال، مثلاً ما می‌گوییم احتمال می‌دهیم فلان چیز تحقق دارد این طرف ... پاسخ: نه مطلق احتمال کافی نیست نه اعتقاد باید باشد اعتقاد یک چیزی هست که از پنجاه درجه بیشتر است یعنی یا لااقل، نمی‌خواهم بگویم پنجاه درجه فرض کنید گاهی اوقات گمان سه‌تا موضوع وجود دارد ممکن است زید باشد ممکن است عمرو باشد ممکن است بکر باشد هیچکدامشان هم مظنون به آن معنی نیست یعنی می‌گویم گمان می‌کنم زید این کار را کرده باشد اینجا هم گمان به کار برده می‌شود گمان باید به هر حال یک نوع ترجیحی ولو ترجیح نسبی در آن باشد جایی که

هیچگونه ترجیحی نباشد آنجا گمان ... اعتقاد هم نمی‌گوید یعنی اعتقاد در جایی هست که از میان احتمالات یک احتمال ترجیحی داشته باشد ولو ترجیح مطلق نداشته باشد اعتقاد احتمال راجح هست ولی احتمال راجح نه نسبت به جمیع مجموع الاحتمالات نسبت به یک احتمال. فرض کنید پنج شش‌تا احتمال باشد یک موقع هست آن مجموع من حیث المجموع‌ها را در نظر می‌گیریم از آن مجموع، مجموع من حیث المجموع راجح باشد یعنی طبیعتاً باید پنجاه درصد بیشتر باشد ولی نه پنج‌تا احتمال اینجا وجود دارد یک احتمالش می‌چربد بر احتمالات دیگر این هم ظنّ گفته می‌شود. ما می‌گوییم چند نفر اینجا محل تردیدند که این آقا، این آقا، این آقا، احتمال این آقا بیشتر هست گمان هست که ... همان جنبه نسبی هم کافی هست بر اینکه واژه ظنّ را به کار ببرند

پرسش: یعنی آنجایی که درجه‌اش پایین‌تر است جاهایی که در ... والا اگر در زمان مقایسه نباشد آن باید درجه احتمالش ... پاسخ: نه می‌گوییم من گمان دارم در این طور موارد هم ...

این اجمال بحث گذشته بود. اما حالا بیاییم در آیاتی که ظنّ در آن به کار رفته مرحوم شیخ انصاری در حاشیه قوانین از بعضی از محققین نقل می‌کند که آیاتی که به نحوی از انحاء از تبعیت ظنّ نهی می‌کند حدود صد آیه است. حدود صد آیه هست که دلالتی از دلالات نهی می‌کند. ما حالا تمام این آیات را نمی‌‌خواهیم به اینها بپردازیم. در واقع سه‌تا آیه را که متعارف هست در این بحث تأسیس اصل ذکر می‌شود این سه‌تا آیه را ذکر می‌کنیم. در موردشان صحبت می‌‌کنیم.

یکی آیه شریفه «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» (الإسراء, 36) که واژه ظنّ هم در آن به کار نرفته، یکی هم اینکه «إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا» (النجم, 28؛ یونس, 36) «إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا» در دو آیه قرآن وارد شده یونس آیه 36؛ نجم آیه 28؛ این سه‌تا آیه را در موردشان صحبت می‌کنیم. آیا اینها

پرسش: ... پاسخ: این تیکه‌اش مشترک است حالا من می‌خوانم بعداً آیه را به طور کامل.

یک بحث در مورد این آیات این هست آیا از این آیات می‌توانیم نهی از ظنّ را استفاده بکنیم و در باب تأسیس اصل نتیجه بگیریم که اصل در امارات عدم حجیّت است جایی که ما دلیل قطعی نداشته باشیم بر حجیّت و عدم حجیّت اصل عدم حجیّت است. آیا از این آیات این مطلب استفاده می‌شود یا نمی‌شود؟ این یک نکته، نکته دوم اینکه حالا جاهایی که دلیل قطعی بر حجیّت داریم آیا آن دلیل قطعی که بر حجیّت داریم اینها مخصص این آیات است حاکم بر این آیات است؟ یا اصلاً بین اینها اصلاً هیچگونه تنافی و تضادی وجود ندارد مثلاً صرفاً ممکن است نوعی ورود باشد که هیچگونه تنافی ولو تنافی بدوی بین وارد و مورود. این دو مرحله بحث را باید دنبال کنیم.

مرحوم آخوند در مورد آیات ناهیه از ظنّ اولاً مطرح می‌فرمایند که این آیات در مورد اصول دین هست و در مورد فروع دین نیست این یک نکته. البته در مورد فروع دین هم باشد خب عموماتی هست قابل تخصیص، ادله دالّ بر حجیّت خبر واحد مثلاً آنها را تخصیص می‌زند در باب تأسیس اصل اشکال ندارد به عنوان یک اصل این آیات را قرار بدهید ولی این باعث نمی‌شود که معارض باشد با ادله‌ای که یک خبر واحد را مثلاً حجت کرده یا اماره خاصی را حجت کرده این دلیل بر این نیست. خب مرحوم آقای صدر به یک گونه دیگری بحث را دنبال کردند که بعداً عرض می‌کنیم. ببینیم واقعاً این آیات اولاً مربوط به اصول دین هست یا اصول دین نیست؟

«وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» در سوره اسراء‌آیه 36؛ هست سوره اسراء آیه 36 شما قبل و بعد این آیه را ببینید از آیه 22 این سوره امر و نهی‌هایی شروع می‌شود که امر و نهی‌هایی که بعضی‌ها به صیغه مفرد هست بعضی‌ها به صیغه جمع هست اکثر این امر و نهی‌ها به فروع مربوط است من حالا از اول شروع می‌کنم به خواندن ملاحظه بفرمایید «لا تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا

مَخْذُولاً» (الإسراء, 22) خب این اصول دین است «وَ قَضی رَبُّکَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِیّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْسانًا إِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفِّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریمًا» (الإسراء, 23) «وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیرًا» (الإسراء, 24) «رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِما فی نُفُوسِکُمْ إِنْ تَکُونُوا صالِحینَ فَإِنَّهُ کانَ لِْلأَوّابینَ غَفُورًا» (الإسراء, 25) «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسْکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذیرًا» (الإسراء, 26) «إِنَّ الْمُبَذِّرینَ کانُوا إِخْوانَ الشَّیاطینِ وَ کانَ الشَّیْطانُ لِرَبِّهِ کَفُورًا» (الإسراء, 27) «وَ إِمّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَیْسُورًا» (الإسراء, 28) «وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا» (الإسراء, 29) «إِنَّ رَبَّکَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّهُ کانَ بِعِبادِهِ خَبیرًا بَصیرًا» (الإسراء, 30)؛ خب اینها که بیشترش هم با تعبیر مفرد هم بود و جز

یکی که «لا تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلهًا آخَرَ» و «وَ قَضی رَبُّکَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِیّاهُ» بقیه‌اش همه فروع‌اند.

«وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِیّاکُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطْأً کَبیرًا» (الإسراء, 31)؛ یک سری چیزهایی هست که فکر می‌کنم خیلی جنبه شدید اللحن گناهان خیلی بزرگی بوده که آن گناهان اصلاً ذکرش، نهی‌اش نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) توهین‌آمیز بوده به صیغه جمع تعبیر شده مثل قتل اولاد، زنا، قتل نفس، قرب مال یتیم، امثال اینها، اینها را به صیغه جمع گفته ...

«وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِیّاکُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطْأً کَبیرًا» (الإسراء, 31) «وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبیلاً» (الإسراء, 32) «وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطانًا فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصُورًا» (الإسراء, 33) «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ إِلاّ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ حَتّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ

الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلاً» (الإسراء, 34) «وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ إِذا کِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقیمِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْویلاً» (الإسراء, 35). خب ملاحظه می‌فرمایید سیاق اینها اصلاً سیاق فروعات است یکدانه بحث مربوط به اصول دین بود آن اول، اول بود آیه 22و 23 دارد بقیه‌اش تمام مال فروع است خود این آیه هم این هست «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً» (الإسراء, 36) حالا فؤادش بگوییم اعتقاد قلبی است و امثال اینهاست ولی سمع و بصر که اعتقادات قلبی و اصول دین و این طور چیزها اختصاص ندارد چیزهای روشن است سمع و بصر مسئله چیز است. بعدش هم «وَ لا تَمْشِ فِی اْلأَرْضِ مَرَحًا إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ اْلأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً» (الإسراء, 37) «کُلُّ ذلِکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهًا» (الإسراء, 38) «ذلِکَ مِمّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَةِ وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلهًا آخَرَ فَتُلْقی فی جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا» (الإسراء, 39) آخرش در آیه 39 باز هم بحث اینکه خدای دیگری قرار داده نشود ذکر شده ببینید در این آیه از آیه 22 تا 39 که 17 آیه باشد در یک سیاق واحد این بحثها را مطرح کرده اکثر چیزهایی که در این آیات هست مربوط به فروع است یکی دوتا آیه هست که اولش و آخر آن مربوط به اصول است آنکه بخصوص قبل و بعد مستقیم این آیه است هر دو فروع است اینکه بگوییم اختصاص دارد به اصول دین و اینها هیچ وجهی ندارد. بخصوص این «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» ارتباطش با بعد چی هست؟ «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً». یک موقع هست که می‌گوییم اعتقاد باطل نداشته باشید گوش و چشم و دل انسان در قبالش مسئولیت دارد ارتباطش اگر در مورد خصوص اصول دین بخواهیم بگیریم ارتباط قبل و بعد را خیلی مشکل هست ما درست بکنیم خیلی با تکلفات عجیب و غریب ممکن است یک جوری درست بکنیم.

پرسش: اطلاق اینکه چیزهایی که ... هر چی که شنیدنی و دیدنی و اینها را ... پاسخ: نه می‌خواهم بگویم آن چیزهای روشن سمع و بصر، گناهان سمع و بصری که به نحو روشن رخ می‌دهد مربوط به اصول دین نیست بعضی از چیزهای سمع

و بصر را می‌شود یک جوری به ... حالا فؤاد را عرض کردم فؤاد مربوط به قلب است عقل و قلب است

پرسش: ... پاسخ: نه می‌خواهم بگویم اعتقاد یک امر فؤادی است قلبی است آن را حالا شما بگویید که تناسب دارد با اصول دین ولی سمع و بصر و اینها ... «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» در تفسیر قمی یک معنایی در موردش کرده می‌گوید که «لا ترمِ احدا بما لیس لک به علم» می‌گوید این در مورد این هست که دیگری را متهم نکن در مورد یک چیزی که به آن علم نداری «لا ترمِ احدا» خب بگویید در مورد آن فلان چیز شنیدم چنین چیز دیدم و امثال اینها در حالی که ندیدی نشنیدی چنین الکی یک چیزهایی را به آن نسبت بدهی خب این معنی خیلی تناسب صدر و ذیلش خوب است کاملاً ... البته به نظر می‌رسد نباید اختصاص داد «لا تَقْفُ» را به خصوص به «لا ترمِ احدا»

پرسش: بعید هم نیست چون ... دارد ... پاسخ: یعنی چه؟

پرسش: ... آیه قبلی‌اش است که ... پاسخ: نه قبلش «وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ إِذا کِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقیمِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْویلاً» (الإسراء, 35) نه اینها ربطی به آن بحث ندارد.

البته به نظر می‌رسد که «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» یک معنای عامی دارد می‌گوید شما اولاً دروغ نگویید یعنی چیزی را که اعتقاد به آن ندارید آن را نگویید یعنی نگویید فلان چیز را شنیدم در حالی که نشنیدید فلان چیز را دیدم در حالی که ندیدید از چشم و گوش‌تان سؤال می‌کنند هان! یعنی بگویید فلان حادثه رخ داده در صورتی شما می‌توانید آن حادثه را از آن خبر بدهید که چشم و گوش شما آن را درک کرده باشد از چشم و گوش سؤال می‌کنند از قلب سؤال می‌کنند که یک اموری که مربوط به ... بعضی چیزها هست که با گوش شنیده می‌شود بعضی چیزها هست با چشم شنیده می‌شود بعضی چیزها هست با قلب درک می‌شود چیزهایی را که به چشم ندیدید ولی از آن دارید شهادت می‌دهید به گوش

نشنیدید دارید شهادت می‌دهید به قلب ادراک نکردید وجدان شما آنها را درک نکرده آنها را حق ندارید شما ... اینها از اینها سؤال می‌شود شما می‌گویید زید آدم بدی است خودتان از آن بدی شنیدید؟ خودتان از او بدی دیدید؟ یا اگر از اموری باشد که مجرای ادراکش قلب هست اعتقادات یک مطلب اعتقادی را که با قلب باید درک بکنید این از قلب شما سؤال می‌کنند که چطور شد که یک چنین اعتقادی پیدا کردید مگر این طوری هست که انسان باید اعتقاد پیدا کند و امثال اینها.

پرسش: این ممکن است مثلاً قبلی‌ها در مورد امور عملی است اینجا مثلاً شده ... به اضافه اینکه بعضی هم اخلاقیات است مثل «وَ لا تَمْشِ فِی اْلأَرْضِ مَرَحًا» اینها که امور اخلاقی است آن شاید یک توصیه‌های و اخلاقی که یعنی اول مربوط به اموری که یک حالت ... این یکی مثلاً حالت ... یعنی همه ... پاسخ: یعنی چه؟ «وَ لا تَمْشِ فِی اْلأَرْضِ مَرَحًا» یعنی در زمین با غرور راه نرو خب این یک چیز خارجی است دیگر

پرسش: ناشی از یک مریضی روحی است ... پاسخ: باشد ناشی از مریضی روحی هم باشد چه ربطی به سمع و بصر دارد آنها؟ سمع و بصر این وسط چکاره‌اند؟

پرسش: تخصیص به سمع و بصر چون فؤاد که مثل سمع و بصر نیست که ... پاسخ: نه بحث این است که می‌‌گوید چیزی را که وسیله درک واقعات گاهی اوقات با گوش می‌شنود گاهی اوقات با چشم می‌بیند گاهی اوقات با قلب در ک می‌کند می‌گوید ادراکی که شما دارید باید این ادراک یقینی باشد تا به آن ترتیب اثر بدهید از آن مجراهای ادراکی سؤال می‌شود که شمایی که ترتیب اثر دادید آیا از آن مجری این ادراک وارد شده یا نشده؟ شما می‌‌گویید که آن آقا آدم بدی بود آیا گوش‌تان از آن چیز بدی شنیده؟ چشم‌تان از او چیز بدی دیده یا در چیزهایی که ... می‌خواهد بگوید که شاید این آیه شریفه این طور می‌خواهد بگوید،‌می‌خواهد بگوید شما باید یک شیء را یا از طریق شنیدن یا از طریق دیدن یا از طریق ادراک قلبی یقین به آن حاصل بکنید اگر از یکی این طرق ثلاث که این از باب

مثال است که اینها دریچه‌های غالبی حصول علم است از این دریچه‌های غالبی حصول علم اگر برای شما علم حاصل نشد شما حق ندارید تبعیت کنید شما باید بالأخره یکی از ... از این دریچه‌ها سؤال می‌شود شما که تبعیت کردید آیا این دریچه‌ها برای شما علم حاصل کرده بودند؟ از قلب سؤال می‌شود که آیا این قلب به شما چیز کرده شما یک محبت الکی به یک موردی ایجاد می‌کنید محبت باید یک نکاتی داشته باشد

پرسش: ... اینها تحت ««وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» نیست تحت ... پاسخ: بله اینها اسباب علم‌اند از اینها سؤال می‌شود که آیا این سمع و بصر و فؤاد زمینه علم‌آوری در اینها بوده شما ... یعنی اینها اسباب العلم‌اند از اینها می‌شود سؤال کرد که آیا شما براساس ... رفتار کردید براساس علم رفتار کردید من این طور برداشت می‌کنم این آیه شریفه را اینها اینکه اختصاص داشته باشد به اصول دین و امثال اینها این هیچ وجهی در این آیه شریفه به نظر نمی‌‌رسد که اینها را ما بخواهیم اختصاص بدهیم به اصول دین، این خب یک نکته است اما آیات دیگر،‌آیه بعدی آیه 36 از سوره یونس است. آیه 36 سوره یونس آن بله آن موردش مورد اصول عقائد است از یک مقدار قبل می‌خوانم «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکائِکُمْ مَنْ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ قُلِ اللّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ فَأَنّی تُؤْفَکُونَ» (یونس, 34) «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکائِکُمْ مَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ قُلِ اللّهُ یَهْدی لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدّی إِلاّ أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» (یونس, 35) «وَ ما یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلاّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا إِنَّ اللّهَ عَلیمٌ بِما یَفْعَلُونَ» (یونس, 36) البته این ذیلش در مورد فعل هست ولی شاید مراد فعل ناشی از اعتقاد باطل است یعنی «وَ ما یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلاّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا إِنَّ اللّهَ عَلیمٌ بِما یَفْعَلُونَ» و حالا این را اجازه بدهید فردا در موردش توضیح بدهم این ارتباط «إِنَّ اللّهَ عَلیمٌ بِما یَفْعَلُونَ» با قبل را چطوری باید معنی کرد؟

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»